

لباس تقوا

دکتر صدیقه میرشمسی*

چکیده

آیاتی در قرآن مجید هست که به طور کنایه و اشاره برحفظ حریم افراد و خانواده و اجتماع دلالت دارد، در این مقاله چند آیه از این نوع آیات مورد بررسی قرار گرفته و پیش از همه در مورد لباس تقوا بحث شده است، لباس تقوا که درحقیقت حریم انسان و حافظ کرامت اوست. همان لباس بهشتی که شیطان سعی در بیرون آوردن آن از بر آدم و حوا کرد. لباس تقوا با این که جنبه‌ی معنوی دارد و لباس باطنی است ولی جلوه‌ی ظاهری بیرونی نیز دارد و آن نحوه پوشش و شکل ظاهری انسان با تقوا است.

قرآن هشدار می‌دهد که مراقب باشید شیطان دشمن قسم خورده‌ی شما، این لباس را از بر شما بیرون نکند، مبدا با نافرمانی، لباس تقوا و شرف و کرامت خود را از دست بدهید.

واژه‌های کلیدی: لباس تقوا، حریم، حیا.

مقدمه

آنچه در این مقاله عرضه می‌شود مکمل مقاله‌ای است که قبلاً تحت عنوان (بررسی آیات مربوط به پوشش) ارائه شد و مورد توجه قرار گرفت.

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال.

در این مقاله آیاتی که به طور صریح بر مسائل پوشش و حفظ حریم افراد و خانواده و جامعه اعم از زن و مرد دلالت دارد مورد بررسی قرار گرفت. ضمناً به این نکته اشاره شد که آیاتی در قرآن کریم هست که به طور کنایه و اشاره بر مسأله‌ی پوشش و حفظ حریم افراد به خصوص زنان دلالت دارد که در این مقاله بعضی از آن آیات بررسی می‌شود. گفتنی است که حریم بخشی از اطراف چیزی است که جزئی از آن محسوب می‌شود و در واقع فاصله‌ای است که ایجاد می‌شود بین چیزی که محترم است و باید حرمت آن حفظ شود با چیزهای اطرافش و این حریم نگه داشتن برای حفظ حرمت صاحب حریم است.

انسان به دلیل داشتن موقعیت خاص در عالم خلقت از حریم خاصی برخوردار است، چرا که خالق متعال او را کرامت بخشیده و قوانین و احکام اسلامی همگی برای حفظ حریم و کرامت اوست.

خداوند رحمان بر ابناء بشر منت گذاشت و لباس و پوشش که از نعمات و الطاف بزرگ اوست بر او ارزانی داشت تا با پوشانیدن پیکر و مخفیگاه‌هایش کرامت و حرمت خویش را پاس بدارد و از آنجایی که انسان جمال دوست و زیباگراست، اسباب زینت و زیبایی را نیز برایش فراهم ساخت و مباح گردانید، ولی لباسی فراتر و برتر از آن برایش قرار داد و او را بدان سفارش نمود و آن لباس تقواست.

در این مقاله پیرامون لباس تقوا، معنا و مصادیق آن و برخی مسائل دیگر بحث می‌شود. «یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباساً یواری سواتکم و ریشاً و لباس التقوی ذلک خیر ذلک من آیات الله لعلهم یدکرون»^۱

ای فرزندان آدم به راستی که برای شما لباسی پدید آوردیم تا هم عورت شما را بیوشاند و هم پیکر شما را بیاراید ولی لباس تقوا بهتر است، این از آیات الهی است باشد که متذکر شوند.

«لباساً»، لباس: هر چیزی است که صلاحیت پوشش و پوشانیدن داشته باشد اعم از پیراهن و چیزهای دیگر^۱ کل شیء یستر فهو لباس و قوله «و جعلنا اللیل لباساً»^۲ راغب می گوید: لباس و لبوس و لبس هر سه به معنی لباس و پوشیدنی است.^۴ و واژه ی لباس برای هر چیزی که انسان را از زشتی بیوشاند و باز دارد نیز به کار می رود، چنان که زن و شوهر به عنوان لباس یکدیگر در قرآن توصیف شده اند.^۵ «ریشاً» ریش: «لباس الزینة» که استعاره از پر پرندگان است زیرا پر پرندگان هم پوشش است برای آنان و هم زیبایی.

«ریش» در لغت به معنای دیگری همچون اثاث منزل، لباس رزم ... آمده است که در اینجا مورد نظر نیست.

انزال لباس: اگرچه احتمال دارد خود لباس از جانب خدا فرستاده شده باشد برای آدم و حوا، چنان که بعضی از مفسرین گفته اند ولی آنچه صحیح تر به نظر می رسد با توجه به سیاق آیه که بنی آدم مورد خطاب هستند، مقصود اسباب آن را که آب است نازل فرمود که به توسط آن گیاهانی همچون پنبه، کتان و... رویدند و یا از پوست و پشم حیوانات که آنها هم از طریق همین آب به واسطه ی زمین تغذیه می شوند.

طبرسی می گوید: انزال به معنی اعطا و هبه است و این در قرآن سابقه دارد. مانند «و انزلنا الحديد»^۶ و «انزل لکم من الانعام ثمانية ازواج»^۷ (و آهن را نازل کردیم) و (و برای شما از چهارپایان هشت جفت فرو فرستاد).

۱. طبرسی، مجلد ۳ و ۴، ص ۶۳۰

۲. نبأ، ۱۰

۳. طریحی، ۴، ۱۰۳

۴. ص ۴۶۷

۵. بقره، ۱۸۷

۶. زمخشری، ۲، ۷۴

۷. حدید، ۲۵

۸. زمر، ۶

۹. ج ۳ و ۴، ص ۶۳۱

«یواری سؤاتکم»: یعنی یستر عوراتکم^۱

سؤات جمع سوء ه چیزى است که ظهورش ناپسند است «یواری سؤاتکم» صفت است برای لباس نه برای ریشاً.

«لباس التقوى»: لباس ورع و خشیه از خدای تعالی است و بعضی گفته‌اند مقصود از لباس تقوا ایمان و عمل صالح است و بعضی گفته‌اند «حیاء» است که لباس تقوا را در بر شما می‌کند.^۲

بیان آیه: خطاب در «یا ایها الناس» عام است و شامل همه مکلفین در همه زمان‌ها می‌شود اعم از آنهایی که در عالم خارج موجودند یا معدومند و در علم ازلی حق تعالی موجودند و خطاب به معدومین در صورتی که معلوم الوجود باشند جایز است.

آیه در مقام امتنان بر انسان است که از جمله نعمت‌هایی که خدای تعالی بر فرزندان آدم ارزانی داشته است لباس است که بیکر او را می‌پوشاند و حافظ او از سرما و گرما و سایر آفات است علاوه بر آن بر زیبایی او می‌افزاید، به او جمال می‌بخشد، اما لباسی فراتر از این لباس هست که لباس تقواست و آن بهتر است.

این آیه بر طریق استطراد در پی آیاتی که مربوط به خروج آدم و حوا از بهشت به محض چشیدن از میوه‌ی شجره‌ی منهیة و نزولشان بر زمین و آشکار شدن عورت‌های آنان و پوشانیدن خود از برگ درختان، نازل شده است.

چون ذکر برهنگی آدم و حوا رفت و اضطراب ایشان به لباس و پوشش، پس منت نهاد برایشان در آفرینش به لباس ایشان، انزلنا یعنی خلقنا چنان که فرمود «وانزل لکم من الانعام ثمائیة ازواج»^۳

توضیح بیشتر درباره‌ی لباس تقوا:

تقوا در لغت از وقایه به معنی نگهداشتن از چیزی است که ضرر و زیان می‌رساند.^۴

۱. طبرسی، ۳ و ۴، ۶۳۱

۲. طبرسی، مجمع، ۳ و ۴، ۶۳۲

۳. میدی، ۳، ۵۸۱

۴. راغب

تقوا: نگهداشتن نفس و جان است از آنچه انسان از آن بیمناک است و سپس به معنای خوف و ترس هم نامیده شده.^۱

تقوا در اصطلاح شریعت به معنی خویشتن داری از آنچه به گناه می‌انجامد و کمال آن پرهیز از هر چیزی است که احتمال نافرمانی و گناه در آن می‌رود.^۲

تقوا در سطح بالاتر به معنای ملکه‌ای است در وجود انسان که در اثر پرهیز از گناه در او ایجاد می‌شود که او را از ابتلای به هرگونه آلودگی و فساد مصون می‌دارد.

وقایه، سپر است و انسان با تقوا سپری دارد در برابر آلودگی و فساد.

«لباس تقوا» لباس باطنی و معنوی است و در حقیقت بهترین حافظ حریم انسان و کرامت اوست، بلکه خود حریم انسان است.

لباس تقوا حریم انسان است.

غرض اصلی این آیه بیان مطلوبیت لباس تقواست، و در اصل دو لباس مورد نظر است:

۱- لباس ظاهری و مادی.

۲- لباس باطنی و معنوی.

در لباس ظاهری چند هدف منظور است:

۱- پوشش گر باشد، یعنی پوشاننده زشتی‌ها و پنهانی‌ها و آنچه نباید آشکار شود، است.

۲- محافظت کند، یعنی صاحب لباس را در برابر سرما و گرما و سایر آفات و آسیب‌های

دیگر محافظت کند، چنان که خدای تعالی فرمود: «و سراپیل تقیکم الحر و سراپیل تقیکم

بأسکم» لباس‌هایی که شما را از گرما حفظ کند و لباس‌هایی که در سختی‌ها و خطرات

جنگ شما را مصون بدارد.^۳

۳- زینت و جمال باشد برای صاحب لباس، توجه به زیبایی لباس تا جایی که با غرض اصلی

لباس که پوشش و محافظت است منافات نداشته باشد نه تنها ایرادی ندارد بلکه مورد توجه

۱. تقوا اسم است از «اتقاء» که در اصل «وقوی» بوده و واو به تاء بدل شده و هر دو به معنای محفوظ

داشتن و پرهیز کردن است (قرشی / قاموس قرآن)

۲. راغب

۳. نحل، ۸۱

است و از اهداف فرعی لباس است. لباس تقوا، لباس معنوی است که اگر نیک بنگریم همه‌ی این خواص لباس ظاهر را در سطح بالاتر داراست:

۱. پوشاننده‌ی هوای نفس و شهوات و مهارکننده‌ی آن است.

۲. حافظ روح و روان آدمی و شخصیت و اعتبار و آبرو و ناموس است.

۳. جلوه‌دهنده‌ی کرامت انسانی و روشنی‌بخش جمال خلیفه‌ی الهی است.

در حقیقت لباس تقوا ضامن حفظ حریم ارزش‌های انسانی است.

فخر رازی می‌گوید: در تفسیر لباس تقوا اختلاف کرده‌اند و منشأ اختلاف در این است که لباس بر معنای حقیقی آن یعنی پوشش حمل شود یا بر معانی دیگر.

اگر بر معنای حقیقی حمل شود چند وجه پیدا می‌کند:

۱- مقصود از لباسی که خداوند فرستاده تا عورت‌ها را بپوشاند همان لباس تقواست و بنابراین لباس تقوا همان لباس اول است و خداوند آن را دو مرتبه آورد برای این که از خوبی و بهتر بودن آن خبر دهد، زیرا در جاهلیت گروهی بودند که عریان عبادت می‌کردند و عاری از هر لباسی پیرامون کعبه طواف می‌کردند.

۲- مقصود از لباس تقوا، لباس‌های جنگی همچون زره و کلاه خود ... است که حافظ آنها در جنگ‌ها بوده.

۳- مقصود از لباس تقوا لباس‌هایی است که جهت اقامه‌ی نماز تهیه می‌شود.

احتمال دوم این که بر معنای مجازی حمل شود که در این مورد هم اختلاف کرده‌اند و به ایمان، عمل صالح، روش نیکو، عفاف، توحید و حیاء تفسیر کرده‌اند، زیرا مؤمن عورتش را آشکار نمی‌کند. اگرچه عاری از لباس باشد و فاجر همیشه عورتش مکشوف است اگرچه لباس در برداشته باشد و اضافه لباس به تقوا مثل اضافه لباس به جوع و خوف است. در آیات «فأذاقها الله لباس الجوع والخوف»^۱ پایان کلام فخر رازی^۲

۱. نحل، ۱۱۲.

۲. ج ۱۴، ص ۵۲.

ولی آنچه صحیح‌تر به نظر می‌رسد این است که ترکیب «لباس تقوا» کنایه^۱ است و اگرچه معانی مجازی که شمرده شده را در برمی‌گیرد در عین حال بدور از معنای حقیقی خود که همان پوشش باشد نیست.

«لباس تقوا» با این که لباس معنوی است و آثار معنوی دارد ولی یک جلوه ظاهری و بیرونی نیز دارد و آن پوشش و شکل ظاهری انسان با تقواست که در زنان به شکل چادر یا هر پوشش دیگری که بتواند خواص چادر را داشته باشد، یعنی پوششگر، محافظت‌کننده و شخصیت‌دهنده باشد.

با آنچه گفته شد معلوم می‌شود «لباس تقوا» هم جنبه ظاهر و مادی‌اش مراد است و هم جنبه باطنی و معنوی‌اش و این آیه مصداق بارزی از بلاغت قرآن است.

زمخشری می‌گوید: «و لا تخلوا الأشاره من أن يراد بها تعظیم لباس التقوی» این آیه خالی از اشاره به بزرگداشت لباس تقوا نیست یا شاید اشاره به این است که لباسی که پوشاننده عورت است نزدیک‌تر است به تقوا تا لباس زینت.^۲

با بررسی موارد استعمال لباس در قرآن معلوم می‌شود که این واژه در قرآن به سه طریق استعمال شده:

- ۱- استعمال حقیقی؛ همچون: «... لباسهم فیها حریر»^۳ - «... و تستخرجوا فیها حلیه تلبسونها»^۴
- ۲- استعمال مجازی؛ همچون: «فأذاقها الله لباس الجوع و لباس الخوف»^۵ - «... و لا تلبسوا الحق بالباطل»^۶ (بقره/ ۴۲)

۱. کنایه در اصطلاح عبارت است از لفظی که معنای غیر حقیقی آن مورد نظر است ولی به دلیل نبودن قرینه صارفه نمی‌توان از معنای اصلی و حقیقی آن جلوگیری کرد و جایز است معنای حقیقی آن نیز اراده شود و فرق آن هم با مجاز در همین است، کنایه از لطیف‌ترین و دقیق‌ترین شیوه‌های بلاغت است و از حقیقت صریح، بلیغ‌تر است چون در آن ذهن از ملزوم به لازم انتقال پیدا می‌کند. (برگرفته از جواهرالبلاغه)

۲، ۷۴

۳. حج، ۲۳

۴. نحل، ۱۴

۵. نحل، ۱۱۳

۶. نحل، ۱۱۳

۳- استعمال از طریق کنایه؛ همچون: «... لباس التقوی»^۱ «ینزع عنهما لباسهما»^۲
 خانم امین اصفهانی در این زمینه می‌گوید: لباس ظاهر عیوبات بدن را می‌پوشاند و لباس
 معنوی عیوبات باطن را می‌پوشاند و آن لباس شرف و فضیلت و تقوی است، همان‌طوری
 که به مجرد خلافتی که آدم و حوا مرتکب شدند لباس ظاهر آنان فرو ریخت، به مجرد
 گناه و مخالفت، لباس شرف و فضیلت نیز از حقیقت روحانیه بشر ریخته می‌شود.^۳
 گرچه لباس ظاهر از نعمت‌های حق تعالی است و پوشش و زینت است ولیکن لباسی
 فراتر از این لباس هست و آن لباس تقواست، یعنی همان لباسی که ابلیس با جدیت تمام
 می‌خواست آن را از بر آدم و حوا خارج کند و خداوند تبارک و تعالی در آیات بعد به
 ابناء بشر سفارش می‌کند که مبادا شیطان شما را بفریبد و این لباس را از بر شما خارج کند.
 بهترین مصداق معنوی لباس تقوا، «حیاء» است.

با توجه به آنچه در معنای کلمه‌ی مرکب «لباس تقوا» گفته شد و با توجه به روایات
 وارده از پیامبر (صلی الله علیه و اله و سلم) و انمهی معصومین (علیهم السلام) اگر بخواهیم این
 معانی را در یک کلمه خلاصه کنیم، آن «حیاء» است.

از پیامبر (صلی الله علیه و اله و سلم) روایت شده که فرمود: «الحیاء هو الدین کله»^۴
 و نیز فرمودند: «الحیاء شعبه من الایمان»^۵
 از امام حسن (ع): «لا حیاء لمن لا دین له»^۶
 از امام علی (ع): «أحسن ملبس الدنيا الحیاء»^۷
 این روایات به عنوان نمونه ذکر شد و در این باب روایات بسیار است.

۱. اعراف، ۲۶

۲. اعراف، ۲۷

۳. مخزن العرفان، ج ۵، ص ۱۹۰

۴. (کنز العمال) نقل از میزان الحکمه تألیف آقای ری شهری، (۵۶۵/۲)، حیاء همه دین است.

۵. حیاء شاخه‌ای از ایمان است. (ابن منظور).

۶. کسی که دین ندارد هیچ حیاء ندارد. (مجلسی، ۷۸، ۱۱۰).

۷. حیاء بهترین لباس‌های دنیاست. (غرر الحکم، ۱، ۳۱۳).

در تفسیر کشف الاسرار آمده: «لباس التقوا» حیا و شرم است زیرا تا شرم، بجاست، تقوا بجاست و تا تقوا بجاست، ایمان بجاست.

اما والله ما فی الدین خیر
و لا دنیا اذا ذهب الحیاة
یعیش امرء ما استحیاة بخیر
و یرقی العود ما بقی اللحاء^۱
در تفسیر قمی از ابی جعفر (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: «لباس التقوی العفاف»^۲
و نیز از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «هرکس عاری از لباس تقوا باشد هیچ لباسی
ساتر او نمی شود»^۳

حیا چیست؟

«حیا» حالتی است در انسان که تا حدودی ذاتی و فطری است و تا حدودی تربیتی و اکتسابی است و مفهوم وسیعی دارد و تمام افعال و حالات انسان را در برمی گیرد. حیا ضد بی شرمی و افسار گسیختگی است و حالتی است که تمام اعضاء و جوارح انسان را تحت کنترل عقل قرار می دهد، عقلی که ارشاد از شرع شده و در این حالت حیا در نگاه، در گفتار و در راه رفتن و در تمام افعال انسان مشهود است و این همان مفهوم لباس تقواست. در قرآن کریم در مورد دختر حضرت شعیب (علیه السلام) در توصیف او می گوید:

«فجاءته احدهما تمشی علی استحیاء»^۴

مشی را در این جا اگر راه رفتن بگیریم «علی استحیاء» حال است برای راه رفتن آن دختر، ولی اگر مشی را به معنای کل حرکات و سکنات او یعنی طریقه‌ی حرکت و سلوک او بگیریم کل عبارت «تمشی علی استحیاء» حال می شود برای «جاءته» و این دارای معنای وسیع تری است که غیر از راه رفتن، نگاه کردن و سخن گفتن و سایر حرکات او را در بر می گیرد.

۱. ۳، ۱۸۳

۲. نقل از میزان الحکمه، ۱۰، ۶۲۳

۳. مجلسی، ۷۷، ۲۳۶

۴. قصص، ۲۵

در حقیقت آیه در مقام بیان حالتی است از آن دختر در برخورد با حضرت موسی که مرد غریبه‌ای برای او بود، که مورد تأیید و تمجید حق تعالی است و «استحیاء» که در باب طلب است گفته‌اند یعنی جامه‌اش را بخودش پیچیده بود که مصداق «یدنین علیهن من جلابیهن»^۱ است.

شهادت اعضاء و جوارح

«... شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما كانوا يعملون و قالوا لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا انطلقنا الله الذی انطلق کل شیء...»^۲

(آن هنگام که گوش و چشم‌هایشان و پوست بدن‌هایشان بر جرم و گناه آنان که مرتکب شده‌اند گواهی می‌دهد و آنان به پوست‌هایشان می‌گویند چرا علیه ما گواهی دادید؟ می‌گویند: خدایی که همه‌ی موجودات را به نطق درآورد، ما را نیز گویا گردانیده) مرحوم طبرسی می‌گوید: گوش آنان گواهی می‌دهد علیه آنان بر آنچه دعوت شدند به سوی حق ولی آنان اعراض کردند و قبول نکردند و چشم‌هایشان گواهی می‌دهد بر آنچه از آیات و نشانه‌های الهی که بر وحدانیت او گواهی می‌دهد دیدند ولی ایمان نیاوردند و پوست‌های بدن‌شان گواهی می‌دهد بر آنچه از معاصی و کارهای زشت که مباشرت داشته‌اند.^۳

زمخشری درباره‌ی شهادت پوست می‌گوید: شهادت پوست‌ها به گناهانی است که از طریق لمس حرام و مانند آن منجر به ارتکاب محرمات شده است؛ می‌باشد^۴ و آیات دیگری از این قبیل مانند:

«الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما كانوا یکسبون»^۱

۱. احزاب، ۵۹.

۲. فصلت، ۲۰ و ۲۱.

۳. مجمع، ج ۹ و ۱۰، ص ۱۲.

۴. کشاف، ج ۴، ص ۴۵۰.

(امروز بر دهان هایشان مهر می‌زنیم و دست‌هایشان را به سخن در می‌آوریم و پاهایشان گواهی می‌دهند به آنچه انجام می‌دادند)

معلوم می‌شود تک تک اعضای بدن ممکن است مرتکب گناه شوند، و از کلمه‌ی شهادت فهمیده می‌شود تمام اعضای بدن آدمی نوعی درک و شعور و زبان دارند و از ظاهر آیه پیداست شهادت گوش و چشم عبارت است از گواهی دادن آن به مشهودات و مسموعاتی که در دنیا متحمل شده است هر چند آن معصیت از خود آن اعضاء سر نزده باشد، یعنی هر عضوی تنها به گناه خودش اعتراف نمی‌کند بلکه بر گناه سایر اعضاء نیز شهادت می‌دهد و از طرفی هم خودشان گواهی می‌دهند و هم مورد سوال واقع می‌شوند. «ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤلاً»^۱ (گوش و چشم و قلب همه‌ی این‌ها مورد پرسش واقع می‌شوند)

شهادت گوش و چشم و زبان و سایر اعضاء بی‌سابقه نیست و درک آن‌هم دشوار نیست و گناهانی هم که هر یک ممکن است مرتکب شوند معلوم است بر حسب آنچه گفته شده، ولی گناه پوست چه می‌تواند باشد جز لمس نامحرم و یا آراستن و زینت کردن و نمایاندن آن بر وجه حرام.

علامه طباطبائی می‌گوید: مقصود از جلود از آنجایی که مطلق است و قیدی ندارد مطلق پوست بدن را می‌تواند شامل شود و هر گناهی که از طریق پوست انجام شود را در بر بگیرد.^۲

«و قالوا لجلودهم لم شهدتم علينا» این جمله اعتراضی است از طرف گنهکاران به پوست بدنشان، بعضی گفته‌اند اعتراض نیست بلکه استفهام تعجبی است و در حقیقت سوال می‌کند برای رفع تعجب و از شهادت پوست فقط تعجب می‌کند نه از شهادت گوش و چشم‌ها با این که با هم در این امر شهادت شریک‌اند، زیرا شهادت پوست فقط علیه خودش

۱. یس، ۶۵

۲. اسری، ۳۶

۳. برگرفته از المیزان، ج ۱۷، ص ۳۷۸ و ۳۷۹

است و بر آن کارهایی که خودش مباشرت داشته درحالی که چشم و گوش بر کار سایر اعضا نیز شهادت می دهند.^۱

آیات مزبور و آیاتی مانند آن بر چند مطلب دلالت دارند:

۱- اعضا و جوارح بدن انسان مثل تمام موجودات عالم از یک نوع شعور خاص و مرموزی بهره‌مندند و به یک نحوه‌ی تکلمی مجهز هستند، همان‌طوری که آیات بسیاری دلالت دارند بر تسبیح همه‌ی موجودات، همچون آیه‌ی «وان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم»^۲

۲- اعضا و جوارح مأمور ثبت و ضبط کارهایی هستند که از طریقشان انجام می‌شود تا در موقع لزوم گواهی دهند و علاوه بر ثبت کارهای خود چه بسا کارهای سایر اعضا را هم ثبت می‌کنند و گواهی می‌دهند.

۳- این شهادت و گواهی قهری است و انسان اختیاری در پنهان داشتن آن ندارد.

۴- آیات یاد شده هشدار و تحذیر است بر این که این اعضا و جوارح هر یک اموری را باید رعایت کنند و کارهایی را نباید انجام بدهند. مثلاً چشم چیزهایی را نباید ببیند و چیزهایی را باید ببیند و عبرت بگیرد و گوش همین‌طور، زبان حقایق را باید بیان کند و مطالبی را نباید بگوید و همین‌طور سایر اعضا ولی در مورد پوست فقط باید محافظت شود از ارتکاب محارم و ظاهراً وظیفه‌ی عملی دیگری ندارد.

نتیجه:

در جهان آفرینش هر چیزی متناسب با ویژگی‌ها و اهمیتی که دارد حریمی دارد و اسباب حفظ و حراست آن تدارک دیده شده، با نگرشی نه چندان عمیق به آسمان و حریمی که اطراف کره‌ی زمین را به نام «جو زمین» فرا گرفته و به اعضا ظریف و حساس و کوچک بدنمان که چگونه اسباب حفظ و حراست آن در بدن تعبیه شده، به‌خصوص

۱. طباطبائی، ۱۷، ۳۷۹

۲. اسری، ۴۴

اعضاء رئیسه‌ی بدن، هم‌چون مغز و قلب، این باور برایمان راسخ‌تر می‌شود همان کسی که این کائنات و عالم امکان را ایجاد کرده، همو حفظ و حراست آن را به عهده دارد.

(به زرودی آیاتمان را در آفاق و در نفس‌های شما به شما نشان می‌دهیم)^۱

در مورد انسان که حفاظت جسم و روح و کرامت انسانی او مورد نظر است و خود عامل مختار است به غیر از خلقت‌های تکوینی و الهامات فطری و اختصارهای عقلی، دستورالعمل‌هایی از طریق شرع برایش صادر شده، و اگرچه در این خطابات انسان بماهو انسان مورد نظر است، ولی زنان به دلیل موقعیت ویژه‌ای که دارند از حرمت بیشتری برخوردارند و دایره حریمشان گسترده‌تر است. در نتیجه محدودیت‌های بیشتری را برای آنان ایجاد می‌کند.

ولی باید دانست که احکام و قوانینی که حافظ حریم افراد، خانواده و اجتماع است نه تنها به نفع زنان است بلکه شاید بیشتر به نفع مردان باشد. یکی از دانشمندان می‌گوید: پدیده‌هایی مانند حجاب و جدایی زن و مرد بیش از محافظت زنان برای حفظ و حراست مردان است تا جسم و آبرو و حیثیت آنان از خطر ابتلا به مناهای و تباهی مصون بماند.

ای مظهر جمال خدا، ای آرام جان، ای قدمگاهت بهشت برین، حسنت را به جمال حجاب مستور بدار و قامتت را به لباس تقوا بیار تا مظهر جلال خداوند شوی و همچون زمین طیب به اذن پروردگار فرزندان پاک و صالح پرورش دهی و رسالتت را به انجام برسانی.

«حقا که لباس تقوا زینته‌ی قامت زن مسلمان است»

کتابشناسی

- ۱- ابن منظور، محمد، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۷م
- ۲- آمدی، غررالحکم و درالکلم (علی بن ابیطالب) دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۷
- ۳- بانو امین، بانوی ایرانی، مخزن العرفان، نشاط، اصفهان، بی تا
- ۴- رازی، امام فخر، تفسیر کبیر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا
- ۵- راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ ش .
- ۶- زمخشری، محمد بن عمر، کشاف، دارالفکر، بی جا، ۱۴۲۴ ه . ق ، ۲۰۰۳ م .
- ۷- طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بی جا، اسماعیلیان ۱۳۹۳ ق، ۱۹۷۳ م .
- ۸- طبرسی، شیخ ابوعلی الفضل الحسین، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعارف، ۱۳۰۶ ه . ق، ۱۹۸۶ م .
- ۹- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، مرتضوی، تهران، ۱۳۶۵ ه . ق .
- ۱۰- قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۵ ه . ش .
- ۱۱- محمدی ری شهری، میزان الحکمه، مکتب اعلام اسلامی، ۱۳۷۲ ه . ش .
- ۱۲- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، اسلامیه، تهران، ۱۳۱۸ ق .
- ۱۳- میدی، ابوالفضل، رشیدالدین (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری) کشف الاسرار و عده‌الابرار، امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۱ ه . ش .